



گفتگو با علی رضا خسروی که ۱۲ سال است از مادرش نگهداری می کند

مایه خیر و برکت زندگی ام

موسوی - علیرضا خسروی ۴۸ ساله ساکن محله جانباز، فرزند آخر خانواده خسروی است و حدود ۱۰ سال است که مراقبت از مادرش را به عهده گرفته است. البته در این مدت سایر خواهر و برادرانش هم به او کمک کرده اند، اما چندین سال است که مادر خسروی مهمان خانه آن هاست، زیرا دیگر توانایی هایش را به کلی از دست داده و حتی نمی تواند قاشقی را به دهان ببرد. هنگامی که برای مصاحبه به مهمان منزل شان می شویم، در حالی که صبحانه مادرش را به او می دهد، می گوید که کار خاصی انجام نداده و می ترسد باز گو کردن کارش سبب سوء تفاهم برای خانواده اش و همشهریانش شود که او کار خاصی انجام داده، زیرا وظیفه همه را مراقبت از مادر شان می داند. لیلا مقدم حبیب زاده که نزدیک به ۸۰ بهار را پشت سر گذاشته، این روزها در بستر بدون هیچ حرکتی افتاده است و فراموشی سبب شده تا کمتر در دین روزهای زمین گیری رادر کند. تمام نیاز هایش توسط پسر و عروسش عصمت سرسنگی برآورده می شود. آن ها دیگر سال هاست که از نگاه مادر و مادر شوهر متوجه می شوند او چه خواسته های دارد یا اینکه الان زمان چه کاری برای این بانواست.

هر سه ساعت او را جابه جایی کنیم

در این سال ها که دیگر مادرم هیچ حرکتی نداشت، قرار شد هر ۱۰ روز مهمان خانه یکی از ما باشد، اما این هم سخت بود. در همین فواصل مادرم دچار زخم بستر شد و در حال حاضر به دلیل اینکه نمی تواند حرکت کند، باید هر دو تا سه ساعت او را در بسترش جابه جایی کنیم تا دچار زخم نشود. مدتی هم در بیمارستان به دلیل عفونت ریه اش بستری شد. دوران سختی بود. پزشک هنگامی که دید وسایل مراقبت را به صورت کامل در منزل تهیه کرده ام، اجازه داد او را از بیمارستان مرخص کنم. بعد از مرخص شدنش با همسرم تصمیم گرفتیم در منزل خودمان او را نگهداری کنیم. این کار سختی هایی هم دارد اما با جان و دل پذیرایش هستیم.

مهمانی به نوبت

اگر به مهمانی دعوت شویم با همسرم به نوبت می رویم، زیرا نمی توانیم مادرم را تنها بگذاریم. گاهی هم همسرم به تنهایی می رود. البته مواقعی هم بوده که از خواهر و برادرهای فامیل خواسته ایم ساعتی در کنارش بمانند تا مابه کارمان رسیدگی کنیم. اگر هم بخواهیم به خارج از شهر برویم، او را هم همراه خودمان می بریم، هر چند متوجه اطرافش نیست.

مایه خیر و برکت زندگی ام

بزرگ ترها مایه خیر و برکت هر خانه ای هستند. به نظرم نگهداری از مادرم سبب خیر و برکت در زندگی ام شده است. دوفردم خدا را و شکر اهل صالح هستند و از کار و کسب خودم هم راضی هستم و در کل زندگی خوبی دارم که این را مدیون مادرم و دعاهای او هستم.

صحنه حضور داشت. او کارهای منزل را انجام می داد و سپس برای راهپیمایی از خانه خارج می شد. ای کاش خودش می توانست صحبت کند و از خاطرات انقلابی اش بگوید. او از همین خانه پسرها را راهی سربازی کرد و کوله مان را بست و از زیر آینه و قرآن راهی جبهه مان کرد.

همسری همراه

هنگامی که با همسرم ازدواج کردم، گفتم که فرزند آخر خانواده هستم و وابستگی ام به پدر و مادرم زیاد است. او هم قبول کرد که همراه والدینم در یک خانه زندگی کنیم. در این سال ها او به مهریانی و لطف خوش از پدر و مادرم پذیرایی کرده است و هیچ وقت گله و شکایتی نداشته که از این بابت از او سپاس گزارم.

سرمنشأ بیماری

همه ما فرزندانش را به سر خانه و زندگی فرستاد و با پدر خدا بیامرز زندگی شان را

فرمانده خانه

مایک خانواده پر جمعیت بودیم که همه مسئولیت های عهده مادرم بود. پدرم درآمدش را که آنقدرها هم زیاد نبود، سر ماه به مادرم می داد و او بود که باید با همان مقدار پول زندگی را سرو سامان می داد. آن سال هایی که در محله جانباز ساکن شده بودیم، امکانات رفاهی زیادی مانند الان وجود نداشت و برای خرید باید به مرکز شهر می رفتیم. یادم می آید او برای اینکه بتواند خرج و دخل خانه را با هم برابر کند و از طرفی مابترین تغذیه را داشته باشیم، به تنهایی به میدان شهدا یا سایر مراکز خرید می رفت و ما بحتاج خانه را تهیه و آن بارهای سنگین را تا خانه حمل می کرد.

انقلابی دو آتیشه

مادرم در کنار مسئولیت های خانه و خانه داری، یک زن اجتماعی و آگاه هم بود. آن روزهایی که صحبت از انقلاب و راهپیمایی بود، او راه حق را انتخاب کرده و پایه پای مردان و بانوان انقلابی در



هنگامی که با همسرم ازدواج کردم، گفتم که فرزند آخر خانواده هستم و وابستگی ام به پدر و مادرم زیاد است. او هم قبول کرد که همراه والدینم در یک خانه زندگی کنیم